فرهنگ عرب پیش از اسلام

حقانی، حسین

\*فرهنگ هر جامعه تابع شرائط خاص همان جامعه است.

\*شواهدی چند از انحطاط فرهنگ عرب.

\*عوامل انحطاط فرهنگ عرب قبل از اسلام.

\*\*\*

فرهنگ هر جامعه شرائط خاص همان جامعه است.

فرهنگ گرچه خود از عوامل پیشرفت و انحطاط هر جامعه بوده؛فرهنگ مترقی باعث‏ پیشرفت در تمام شئون مختلف مملکتی گشته و فرهنگ عقب افتاده و استعماری موجب عقب‏ماندگی‏ از قافلهء تمدن می‏باشد و لکن این نکته نیز قابل‏توجه است که فرهنگ هم مثل سایر پدیده‏ها و نمودها زائیده شرائط و عوامل خاص هر جامعه است یعنی عواملی از قبیل عقاید دینی،وضع جغرافیائی‏ افکار پیشینیان،نحوه ارتباط با ممالک خارجی و بطور خلاصه تمام فعالیت‏های جامعه در تکوین‏ و ترقی فرهنگ هر جامعه تأثیر بسزائی دارد؛و از این‏جا است که بعضی از علماء جامعه‏شناس تصریح‏ کرده‏اند که«فرهنگ ناگزیر است همواره از جامعه‏شناسی و سایر علوم اجتماعی استمداد کند»

مطالعه در سیر فرهنگ در محیطهای مختلف ما را باین نکته اساسی راهنمائی می‏نماید که علت ترقی و سقوط هر نوع فرهنگ سلسله‏های معینی است از شرائط و عوامل که حاکم بر اجتماع‏ بوده موجب سرافرازی ملتی و باعث سرافکندگی ملت دیگری میشود؛از باب نمونه فرهنگ در محیط عربستان قبل از طلوع اسلام را که با بحثهای آینده ما(فرهنگ اسلامی)ارتباط کامل دارد مورد بررسی قرار میدهیم:

آنچه از نقطهء نظر تاریخ مسلم است اینکه فرهنگ بمعنای وسیعیکه در مقالهء گذشته ذکر کردیم در عربستان عصر جاهلیت وجود نداشته و اهالی این سرزمین از علم و معرفت و آراء بلند و افکار مترقی و تعلیم و تربیت صحیح و جامع و ملکات فاضله و اخلاق انسانی و عادات و آداب‏ پسندیده،نوشتن و خواندن فرسنگها دور بوده و در یک محیط بتمام معنی جهل و نادانی به جنگجوئی و خونریزی و غارت می‏پرداختند؛و شرائط محیط زندگی آنها باندازه‏ای آنها را در تنگنای فشار گذارده بود و بقدری بر آنها سخت گرفته بود که فرصت و مجال فراگرفتن علم و دقت در افکار دانشمندان ممالک هم‏جوار را برای آنها نگذارده،حتی نوشتن را برای خود ننگ میدانستند چنانکه ذو الرمه شاعر بدوی عرب ترس داشت از اینکه هنر کتابت خود را ابراز کند زیرا خودش میگفت«نزد عرب نوشتن ننگ است».

اصولا چگونه ممکن است از مردمی که ملاک شوکت و عزت را ثروت و دارائی و کثرت‏ اغنام و احشام میدانند؛انتظار رشد فکری داشت؟!مردمی که با دختران خود یعنی با عزیزان‏ خود معامله یک حیوان درنده گرسنه را میکردند و آنها را زنده‏زنده در دل خاک مدفون مینمودند چگونه میتوان از اینها فرهنگ مترقی را با این‏گونه طرز تفکر انتظار داشت؟!

شواهدی چند از انحطاط فرهنگ عرب

1-گلدز یهر در کتاب تتبعات اسلامی خود مینوسد:اعراب بتحصیلات دقیق و مطالعات‏ مردم غیر عرب بنظر حقارت‏آمیز نگاه میکردند و معتقد بودند که این کارهای بی‏اهمیت و کوچک‏ شایسته کسانی که بنیاکان خود افتخار و مباهات دارند نیست بلکه مناسب کسانی است که میخواهند بدینوسیله حیثیت و آبروئی برای خویشتن تحصیل کنند1،.

2-یکی از اعراب می‏گوید:«مناسب شئون یک نفر قرشی نیست که جز تاریخ قدیم‏ اعراب چیز دیگری مطالعه کند؛مخصوصا حالا که هرکس باید تیروکمان بردارد و بدشمن‏ حمله کند2».

3-بلاذری در کتاب فتوح البلدان نقل می‏کند که«در آغاز اسلام از قبیله قریش که اشراف‏ مکه بودند هفده نفر نوشتن می‏دانستند،و اسامی آنها را نیز ذکر کرده است.

چنانکه مشاهده می‏فرمائید علم و دانش و کمالات عالی انسانی در نظر آنها از مسائل‏ بی‏اهمیت بوده و در مقابل،جنگ و ستیزه،و تیروکمان و غارت و بیابان‏گردی و...از موضوعاتی‏ بود که بآنها فوق العاده اهمیت میدانند.

در اینجا تذکر این نکته لازمست که ما نمیخواهیم با این جملات استعداد ذاتی اعراب را یکباره منکر شویم و ادعا کنیم که اعراب،استعداد ترقی و قوه پیشرفت در رشته‏های مختلف علوم‏ را نداشتند زیرا ترقی مسلمانان در رشته‏های مختلف علوم در اثر اشاعه فرهنگ اسلامی بوسیلهء ایجاد مدارس و دانشگاههای مهم در اروپا و...چنانکه بعدها ذکر خواهیم کرد ثابت کرد (1)تاریخ ادبی ج 1 صفحه 260 تألیف پروفسور براون.

(2)البیان و التبیبن تألیف الحاحظ.

که عرب استعداد فوق العاده‏ای در پیشرفت علوم و تمدن دارد بلکه منظور ما این است که استعداد عرب قبل از اسلام در اثر فقدان شرائط ترقی و پیشرفت همچنان بحال رکود باقی‏مانده و بفعلیت نرسیده بود و از علائم و آثار فرهنگ مترقی در محیط عربستان دیده نمیشد.

شاهد بر صدق این گفتار نیز همان پیشرفت هنر سرودن اشعار نغز و شیرین و اشاعهء فن سخن‏ و خطابه در اعراب بود؛اعراب آنروز باندازه‏ای در سرودن اشعار مهارت داشتند و اشعاری‏ دلنشین میساختند که راستی باعث اعجاب شنوندگان میگردید؛شاعران هنرمند شعرهای خود را بمرض مسابقه می‏گذارند و هرکدام از قصاید که با طبع لطیف و ذوق سلیم آنها مطابق میشد بعنوان بهترین شعر و قصیده سال انتخاب و در خانه کعبه می‏آویختند و بآن افتخار می‏کردند و فرزندان خود را نیز با این سبک تربیت و بسرودن اشعار شیرین و روح‏افزا تشویق میکردند.

ترقی اعراب در فن سخن و شعر ثابت می‏کند که شرائط و عوامل خاص موجود در عربستان استعدادات ذاتی اعراب را در مسیر بخصوصی انداخته بود که متناسب با وضع موجود آن محیط بود.

بطور اختصار باید گفت که فرهنگ در عربستان قبل از اسلام در فن شعر و خطابه خلاصه‏ می‏شد گرچه بعضی از تاریخ‏نویسان،علوم موجود در عربستان آنروز را تا بیست رشته مختلف از قبیل پزشکی؛ستاره‏شناسی؛هواشناسی و..رسانده‏اند ولی در عین اینکه قابل‏توجه نبود بر اهل تحقیق پوشیده نیست که همهء آنها غیراز سرودن اشعار و مهارت در فن خطابه و سخن از کلدانیان‏ و آشوریان و سایر ممالک همجوار اقتباس شده بود.

عوامل انحطاط فرهنگ قبل از اسلام

عوامل عمده‏ایکه موجب انحطاط علم و کمال و مانع از ترقی در تمام شئون مختلف در عربستان آنروز بوده بقرار ذیل است:

1-وضع جغرافیائی خاص عربستان و فقدان موهبت‏های طبیعی شرائطی ایجاد کرده‏ بود که اهالی آن سرزمین با صحراگردی روزگار سختی می‏گذراندند و با چنین وضع نامساعد چگونه ممکن است علم و فرهنگ و افکار بلند پیشرفت پیدا کند!؟

2-فقدان آئین آسمانی الهی مطابق فطرت که ضامن رهبری صحیح مردم آن سرزمین‏ باشد و آنها را بسوی کمال سوق دهد.

پیروان آئین یهود و نصاری گرچه در گوشه و کنار عربستان منتشر بودند ولی خود آنها نیز جاهل و نادان بوده و کتابهایشان دستخوش تحریف شده بود و علاوه بر این رهبران دین یهود و نصاری اغلب از اجتماع در گوشه‏های صومعه بعبادت مشغول بودند و با مردم‏ کاری نداشتند.

3-جهل و نادانی پرده‏های سیاه خود را بر افکار مردم عربستان گسترده و مردم این‏ سرزمین بقدر کافی رشد فکری و عقلی نداشتند و شاهد بر آن اعمال وحشیانه آنها نسبت بهمدیگر می‏باشد شاهد دیگر شیوع خرافات زیاد در تمام مراحل زندگی آنها بود مثلا دختر جوانی که‏ بخانهء شوهر می‏رفت اعتقاد داشت که برای نیکبختی و جلب توجه شوهر باید پیراهن شوهر را پاره‏ کرد و شوهر نیز عقیده داشت برای تأمین سعادت و خوشی در زندگی خانوادگی باید روپوش زن‏ خود را پاره کند تا بهدف‏های نهائی خود برسد.

اغلب اوقات پرندگانی مثل کلاغ چنان افراد را تحت‏تأثیر قرار میدادند که بکلی دستگاه‏ عقل و فکر تعطیل و یک‏باره تسلیم اوهام شیطانی میشدند.

اگر کسی از دنیا میرفت و او را در دل خاک مدفون میساختند شتری را سر قبرش میبستند و پس از چند روز گرسنگی فدای مرده میکردند.

در مواقع خشک‏سالی و قحطی مقداری از هیزم را بدم گاوی میبستند و هیزم را آتش زده‏ گاو بیچاره با وحشت فوق العاده بدشت و بیابان فرار میکرد و چه بسا بدن حیوان زبان‏بسته در اثر حرارت آتش میسوخت؛گویا با این عمل وحشیانه میخواستند عطوفت و رأفت خدایان خود را جلب نمایند!

اگر مردی بزن خود اعتماد نداشت در مواقع مسافرت نخی را بشاخه‏ای از درخت در وسط راه میبست و بسفر میرفت و عقیده داشت اگر این نخ باز شود زن وی خیانت‏کار و ناپاک است‏ و اگر بهمان حال اولی خود باقی باشد عیالش پاک و عفیف بوده بشوهرش خیانت نکرده است؛

در یک چنین گیرودار خرافات،بازار کاهنین و رمالان و قیافه‏شناسان بسیار گرم و از جهل و نادانی آنان استفاده کرده و از سرنوشت آینده مردم جاهل خبر میدادند و استفاده‏های‏ سرشاری نیز میبردند.

جوانمردی چهار نوع است؛فروتنی با دولت؛گذشت با قدرت‏ ، نصیحت با دشمن،بخشش بی منت‏ امیر المؤمنین علی(ع)